

کار در روستا

سخنرانی ایراد شده در ۱۱ ژانویه ۱۹۳۳

ژوزف. و. استالین

این سند تاریخی عیناً از روی متن انگلیسی آن مندرج در سایت (marxists.org) ترجمه شده است.

<https://www.marxists.org/reference/archive/stalin/works/1933/01/11.htm>

ماجرای «هولودومور» و افسانه‌ی نسل‌کشی در اوکراین

ادعای «هولودومور» — به معنای «قحطی تصنعی» سازماندهی‌شده از سوی حکومت شوروی تحت رهبری استالین و در نتیجه اعمال «نسل‌کشی» علیه دهقانان اوکراین — از دهه‌ی ۱۹۵۰ و از سوی طیف‌های متفاوتی از مورخان، سیاستمداران و پژوهشگران مطرح شده است. بنابر ادعای آنان، قحطی اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ نه یک فاجعه‌ی ناخواسته و غیرعامدانه، بلکه وسیله‌ای عمدی و شیوه‌ای سیستماتیک برای سرکوب یا نابودی یک گروه خاص (اوکراینی‌ها) بوده است.

رافائل لمکین (Raphael Lemkin) حقوق‌دان لهستانی که واژه‌ی «نسل‌کشی» را ابداع کرد، در آثار خود در دهه‌ی ۱۹۵۰، قحطی ۱۹۳۲-۱۹۳۳ در اوکراین را نمونه‌ای کلاسیک از نسل‌کشی در اتحاد شوروی توصیف کرد. چند دهه بعد، «کمیسسیون قحطی اوکراین در آمریکا» (U.S. Commission on the Ukraine Famine) در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰ تشکیل شد و در سال ۱۹۸۸ گزارش داد که قحطی ۱۹۳۲-۱۹۳۳ «نسل‌کشی» علیه مردم اوکراین بوده است. این گزارش سبب شد تا «هولودومور» به موضوعی سیاسی و تاریخی در سطح جهان تبدیل شود، به‌ویژه در غرب در دوران جنگ سرد.

در دهه‌ی ۱۹۸۰، تاریخ‌نگاری به نام رابرت کانکوئست (Robert Conquest) در کتاب *The Harvest of Sorrow* که در ۱۹۸۶ منتشر شد، قحطی مزبور را نتیجه‌ی سیاست‌های تحمیلی دولت دانست و نقش استالین و رهبری شوروی را در آن برجسته کرد. پس از او، تیموتی اسنایدر (Timothy Snyder) تاریخ‌نگار دیگری از آمریکا تاکید کرد که سیاست‌هایی که به قحطی انجامید به‌طور خاص در مورد اوکراین اعمال شد و سبب گردید که این منطقه بیش از دیگر مناطق آسیب ببیند. پس از او، آن اپل‌بام (Anne Applebaum) در سال ۲۰۱۷ در کتاب *Red Famine* مطرح کرد که استالین در سال ۱۹۳۲ بحران قحطی را عمداً و به منظور سرکوب ملی‌گرایی اوکراین به شکلی که اوکراین را هدف بگیرد، به کار گرفت.

علاوه بر این دسته از مورخان، همچنین شماری از نهادهای رسمی از جمله پارلمان‌های گرجستان، کانادا، کشورهای اروپایی و اتحادیه‌ی اروپا در سال‌های اخیر بارها «هولودومور» را رسماً به‌عنوان نسل‌کشی علیه مردم اوکراین اعلام کرده‌اند. ولودیمیر زلنسکی (رئیس‌جمهور اوکراین) به صراحت هولودومور را نسل‌کشی علیه مردم اوکراین و آن را بخشی از تاریخ ملی و هویت اوکراین خوانده است.

اما واقعیت آن است که ادعای هولودومور به‌مثابه «نسل‌کشی برنامه‌ریزی‌شده» نه بر تحلیل عینی روابط اجتماعی، بلکه بر وارونه‌سازی علّیت (Causality) تاریخی استوار است. این روایت، عامدانه نقش بازار، سود و منافع طبقاتی را از معادله حذف می‌نماید و «دولت» اتحاد شوروی آن ایام را همچون یک شخصیت یا موجودیت شرارت‌پیشه‌ی قائم‌به‌خود تصویر می‌کند که گویا غله را «به سود خودش» غصب می‌کرد تا جمعیتی خاص از ساکنان جغرافیای وسیع اتحاد شوروی را نابود کند. اما این تصویر، از اساس غیرمنطقی و ناسازگار با واقعیت مادی آن دوره است.

در روایت مبتنی بر «نسل کشی»، زنجیره‌ی علی این امر چنین ترسیم می‌شود: سیاست دولتی به مصادره‌ی غله منجر شد، مصادره‌ی غله به قحطی، و این امر به مرگ میلیون‌ها دهقانان منتهی گردید. اما شواهد تاریخی و حتی سخنرانی‌های رسمی همان دوره (منجمله سخنرانی‌های استالین در این مقطع و در این رابطه) نشان می‌دهند که زنجیره‌ی واقعی علل در حقیقت چنین بوده است: امتناع و خودداری دارندگان مازاد غله از تحویل آن به دولت به علاوه‌ی فروش این مازاد در بازار آزاد با قیمت بالاتر به بحران تأمین سراسری غله دامن زده بود و این امر موجب اختلال در توزیع سراسری غله در کشور گردیده و نهایتاً به قحطی و گرسنگی و مرگ و میر منتهی شده بود.

بعبارت دیگر، بحران، نه از «میل دولت به کشتار»، بلکه از تبدیل غله به ابزار سودجویی و فشار کولاک‌ها بر کل جامعه‌ی اتحاد شوروی آغاز شد. در حقیقت، این بازار آزاد و میل سیری‌ناپذیر کولاک به سود بود که در شرایط کمبود غله، عملاً به ابزار مرگ میلیون‌ها نفر بدل شده بود.

روایت لیبرالی اما، بازار را موجودیتی **خنثی** و سود را **حقی طبیعی** می‌پندارد. حال آنکه بازار آزاد — به‌ویژه در شرایط کمبود کالاهای حیاتی نظیر غله — نه سازوکار عقلانی و عادلانه‌ی توزیع مایحتاج عمومی، بلکه در عمل، مکانیزم محروم‌سازی توده‌ها از دسترسی به این اقلام است. دهقانی که غله را احتکار می‌کند یا به بازار آزاد می‌برد، صرفاً کنشگر بی‌آزار عرصه‌ی اقتصاد نیست؛ بلکه او بر ابزار بقای جامعه کنترل پیدا می‌کند. در چنین شرایطی، حفظ غله در دست عناصر سودجویی نظیر کولاک‌ها و دلانان منفعت‌طلب قرار می‌گیرد و به افزایش قیمت‌ها منجر می‌شود. افزایش قیمت‌ها به نوبه‌ی خود به خالی‌شدن هرچه بیشتر سبد غذایی فقیرترین لایه‌های جامعه می‌انجامد و این امر به مرگ و نابودی این بخش از جامعه منتهی می‌گردد — دامنه‌ی شقاوت ناشی از حرص سود تا آنجا بود که کولاک‌ها حتی **ترجیح می‌دادند محصولات و دام‌های خود را به آتش بکشند تا دست دولت به آنها نرسد**؛ حرص بیمارگونه‌ای که از منطق روابط سرمایه‌داری ناشی می‌شد. نادیده‌گرفتن این منطق، یعنی تبرئه و تظہیر سودجویی و حرص و آز سرمایه‌دارانه‌ای که مستقیماً به مرگ انسان‌ها منجر می‌شود، و این درست همان شیوه‌ی برخوردی است که تاریخ‌نگاری بورژوازی بر آن استوار است.

گفته می‌شود که دولت غله را از دارندگان آن (کولاک‌ها و دلانان) مصادره می‌کرد. خب باید پرسید که دولت غله را «برای چه» می‌خواست؟ روایت «نسل کشی» هرگز به این پرسش پاسخ نمی‌دهد. واقعیت آن بود که دولت شوروی غله را نه برای انباشت خصوصی، نه برای ثروت شخصی مقامات، و نه برای نابودی قومی خاص می‌خواست، بلکه هدف و دغدغه‌ی اصلی دولت تغذیه‌ی شهرها، بقای طبقه‌ی کارگر صنعتی روبه‌رشد، بقای ارتش، تأمین ذخایر اضطراری کشور و توزیع سراسری آن در شرایط بحران و کمبود غله بود.

اینکه چنین مداخله‌ای به «دزدی» یا «نسل کشی» نسبت داده می‌شود، ناشی از شخصی‌سازی دولت و نسبت‌دادن منطق سود فردی به این ارگان اجتماعی است؛ مغالطه‌ای که هیچ مبنای مادی ندارد. در ادبیات «هولودومور»، «کولاک» به‌عنوان برچسبی ساختگی و ایدئولوژیک تصویر می‌شود. حال آنکه کولاک، یک واقعیت ملموس و زنده‌ی اجتماعی و یک موقعیت عینی در جامعه‌ی نوپای اتحاد جماهیر شوروی بود: کولاک دارنده‌ی مازاد قابل عرضه‌ی غلات و دیگر محصولات غذایی در کشور بود. کولاک قادر به احتکار و فروش انتخابی این مازاد بود و از قدرت تحمیل قیمت در شرایط کمبود، برخوردار بود. تحت چنین شرایطی، نزاع دولت با کولاک‌ها، نزاع قومی یا انتقام‌جویانه نبود؛ بلکه نزاع بر سر این بود که چه کسی درباره‌ی سرنوشت مایحتاج غذایی جامعه تصمیم بگیرد: بازار سودمحور و سوداگران ثروت، یا دولتی که مسئول اداره‌ی و تأمین نیازهای جامعه بود.

در عالم واقع، هیچ عنصر تعیین‌کننده‌ای مبتنی بر «نسل‌کشی» در سیاست‌های دولت اتحاد شوروی در آن زمان وجود نداشت. دولت شوروی که ملل مختلف آن سرزمین پهناور را به حقوق ملی‌شان آشنا ساخته بود و آنها را در حفظ و تعالی میراث فرهنگی‌شان ترغیب و تشویق کرده بود، {۱} چه نیاز و لزومی برای نابودی قومی و هویت ملی مردم اوکراین داشت؟ چه نیازی به تفکیک جغرافیایی این ملت خاص در مجموعه‌ی جماهیر شوروی بود؟ به‌راستی حکومت مرکزی چه سود منطقی و عقلانی از نابودی جمعیت تولیدکننده‌ی غله در اوکراین - یعنی حیاتی‌ترین منبع تأمین مایحتاج کل جامعه - می‌برد؟

تراژدی واقعی کجاست؟ تراژدی واقعی نه در «نقشه‌ی خیالی نسل‌کشی» - آن‌طور که مروجان ایده‌ی «هولودومور» ادعا می‌کنند - بلکه در این واقعیت نهفته است که دولتی که می‌کوشید غذا را از بند سلطه‌ی سود خصوصی و سوداگران ثروت خارج کند و جان میلیون‌ها انسان را نجات دهد، در قرائت لیبرالی، به عامل قحطی و مرگ تبدیل می‌شود، و حرص و آز و سودجویی‌ای که بحران غله را تشدید کرد، به‌عنوان «حق طبیعی» تظہیر می‌گردد.

در واقع، روایت هولودومور یا «نسل‌کشی» نه توضیحی مستند و تاریخی، بلکه کارزار ایدئولوژیک کثیفی است که با وارونه‌سازی حقایق، سعی دارد نخستین و بزرگ‌ترین تجربه‌ی تلاش بشری برای برقراری سوسیالیسم را مردود و نفرت‌انگیز جلوه دهد. این ایدئولوژی، بازار را بی‌گناه، سود را مقدس و در عین حال، هر تلاشی برای توزیع عادلانه‌ی مازاد اجتماعی را جنایت معرفی می‌کند. و در این وارونگی، قربانیان واقعی - یعنی توده‌های گرسنه - برای بار دوم قربانی می‌شوند: یک‌بار در بحران و بار دیگر در تحریف بی‌شرمانه‌ی تاریخ.

در همین رابطه و برای روشن‌شدن شماری از واقعیات تاریخی آن مقطع - که اغلب در آثار «پژوهشی» و «تاریخی» مورخان و پژوهشگران بورژوا-لیبرال عامدانه و موزیانانه نادیده گرفته می‌شوند - نگاهی به سخنرانی استالین در ۱۱ ژانویه ۱۹۳۳ بسیار مغتنم و روشنگرانه است. مطالعه‌ی این سند که در واقع شرح دقیق و مفصل مطالبی است که در بالا بدان اشاره شد، نشان می‌دهد که آنچه به بحران غله، قحطی و مرگ‌ومیر گسترده‌ی اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ انجامید، نه «طرحی آگاهانه برای نابودی و نسل‌کشی گروهی خاص»، بلکه ماحصل و برآمد سه عامل عینی و تاریخی بود: **نخست**، سودجویی سازمان‌یافته‌ی کولاک‌ها و دلالان که با احتکار، امتناع از تحویل مازاد غله و فروش آن در بازار آزاد، سازوکار توزیع سراسری مایحتاج عمومی را فلج کردند؛ **دوم**، ضعف مدیریتی و ناتوانی بخشی از کادرهای حزبی و دولتی در درک به‌موقع وظایف سیاسی-اقتصادی خود و در برخورد قاطع و صحیح با این اخلال؛ و **سوم**، نفوذ عناصر ضدانقلابی در شوراها، تعاونی‌ها و مزارع اشتراکی که از اشکال سوسیالیستی سازماندهی به‌عنوان پوشش قانونی برای فعالیت‌های اخلال‌گرانه و تشدید بحران استفاده کردند. متن این سخنرانی، هر یک از این سه مورد را مورد بحث قرار می‌دهد. حذف یا کمرنگ‌سازی هر یک از این عوامل، پژوهش تاریخی و بررسی علل قحطی مزبور را به روایتی ساده‌انگارانه و مخدوش تحت عنوان «نسل‌کشی» خلاصه می‌کند و از طرح دقیق و منصفانه‌ی مجموعه‌ی علل و عوامل دخیل در آن تجربه‌ی تلخ تاریخی طفره می‌رود.

الف. به‌رنگ

ژوئن ۲۰۲۶

{۱} در اتحاد شوروی در آن ایام، کتاب‌های تحصیلی و آموزشی حداقل به هشتاد زبان تدریس می‌شد و برای بسیاری از این زبان‌ها لازم بود الفبای جدیدی ساخته شود که ساخته شد.

کار در روستا

سخنرانی ایراد شده در ۱۱ ژانویه ۱۹۳۳

ژوزف. و. استالین

رفقا، من فکر می‌کنم سخنرانان قبلی وضعیت کار حزبی در روستا، معایب و مزایای آن - به ویژه معایب آن - را به درستی توصیف کرده‌اند. با این وجود، به نظر من آنها از ذکر مهمترین نکته در مورد معایب کار ما در روستا غافل مانده‌اند؛ آنها ریشه‌های این معایب را فاش نکرده‌اند. و با این حال، این جنبه برای ما بسیار جالب است. بنابراین، اجازه دهید نظر خود را در مورد معایب کارمان در روستا بیان کنم، و آن را با تمام صراحتی که مشخصه بلشویک‌ها است، بیان کنم.

نقص اصلی کار ما در روستا در طول سال گذشته، ۱۹۳۲، چه بود؟

نقص اصلی این بود که تهیه غلات ما در سال ۱۹۳۲ با مشکلات بیشتری نسبت به سال قبل، یعنی ۱۹۳۱، همراه بود.

این به هیچ وجه به دلیل وضعیت بد برداشت نبود؛ زیرا در سال ۱۹۳۲ برداشت ما بدتر نشد، بلکه بهتر از سال قبل بود. هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که کل میزان غلات برداشت شده در سال ۱۹۳۲ بیشتر از سال ۱۹۳۱ بود، زمانی که خشکسالی در پنج منطقه اصلی شمال شرقی اتحاد جماهیر شوروی، تولید غلات کشور را به میزان قابل توجهی کاهش داد. البته، در سال ۱۹۳۲ نیز به دلیل شرایط نامساعد آب و هوایی در مناطق کوبان و ترک و همچنین در برخی از مناطق اوکراین، متحمل خساراتی در محصولات کشاورزی شدیم. اما شکی نیست که این خسارات به نصف خساراتی که در سال ۱۹۳۱ به دلیل خشکسالی در مناطق شمال شرقی اتحاد جماهیر شوروی متحمل شدیم، نمی‌رسد. از این رو، در سال ۱۹۳۲ غلات بیشتری در کشور نسبت به سال ۱۹۳۱ داشتیم. با این حال، با وجود این شرایط، تهیه غلات ما در سال ۱۹۳۲ با مشکلات بیشتری نسبت به سال قبل همراه بود.

ما چرا چه بود؟ دلایل این نقص در کار ما چیست؟ این اختلاف چگونه قابل توضیح است؟

(۱) در وهله اول، باید با این واقعیت توضیح داده شود که رفقای ما در مناطق، کارگران حزبی ما در روستاها، نتوانستند وضعیت جدیدی را که در روستاها با مجوز تجارت غلات در مزارع اشتراکی ایجاد شده بود، در نظر بگیرند. و دقیقاً به همین دلیل، نتوانستند کار خود را در راستای خطوط جدیدی سازماندهی کنند تا با وضعیت جدید سازگار شود. تا زمانی که تجارت غلات در مزارع اشتراکی وجود نداشت، تا زمانی که دو قیمت برای غلات وجود نداشت - قیمت دولتی و قیمت بازار - وضعیت در روستاها یک شکل به خود می‌گرفت. وقتی تجارت غلات در مزارع اشتراکی مجاز شد، وضعیت ناگزیر به شدت تغییر می‌کرد،

زیرا مجوز تجارت غلات در مزارع اشتراکی به معنای قانونی شدن قیمت بازار غلات بالاتر از قیمت تعیین شده دولتی است. نیازی به اثبات این نیست که این شرایط ناگزیر باعث ایجاد نوعی بی میلی در بین دهقانان برای تحویل غلات خود به دولت می شد. دهقان اینگونه محاسبه کرد: «تجارت غلات در مزرعه‌ی اشتراکی مجاز شده است؛ قیمت‌های بازار قانونی شده‌اند؛ در بازار می‌توانم با مقدار معینی غلات، بیشتر از زمانی که آن را به دولت تحویل می‌دهم، به دست آورم - بنابراین، اگر احمق نباشم، باید غلات خود را نگه دارم، کمتر به دولت تحویل دهم، غلات بیشتری برای تجارت مزرعه‌ی اشتراکی بگذارم و به این ترتیب با همان مقدار غلات فروخته شده، بیشتر به دست آورم.»

این ساده‌ترین و طبیعی‌ترین منطق است!

اما نکته تاسف‌بار این است که کارگزاران حزب ما در روستاها - در هر صورت بسیاری از آنها - از درک این نکته ساده و طبیعی عاجز بودند. برای جلوگیری از اختلال در وظایف دولت شوروی، کمونیست‌ها در این وضعیت جدید باید از همان روزهای اول برداشت، یعنی از ژوئیه ۱۹۳۲، تمام تلاش خود را برای افزایش و تسریع تدارکات غلات انجام می‌دادند. این همان چیزی بود که شرایط ایجاب می‌کرد. اما آنها واقعاً چه کردند؟ آنها به جای تسریع تدارکات غلات، شروع به تسریع تشکیل انواع صندوق‌ها در مزارع اشتراکی کردند و بدین ترتیب تولیدکنندگان غلات را در بی میلی‌شان به انجام تعهدات خود نسبت به دولت تشویق کردند. آنها که از درک وضعیت جدید عاجز بودند، نه از این می‌ترسیدند که بی میلی دهقانان به تحویل غلات ممکن است مانع تدارکات غلات شود، بلکه از این می‌ترسیدند که مبادا دهقانان مقداری از غلات را نگه دارند تا بعداً آن را از طریق تجارت مزارع اشتراکی به بازار عرضه کنند و شاید آنها تمام غلات خود را به انبارها تحویل دهند.

به عبارت دیگر، کمونیست‌های ما در روستاها، یا دست کم اکثریت آنها، فقط جنبه‌ی مثبت تجارت کلخوز را درک می‌کردند؛ آنها جنبه‌ی مثبت آن را می‌فهمیدند و جذب می‌کردند، اما مطلقاً از درک و جذب جنبه‌های منفی تجارت کلخوز عاجز بودند - آنها نمی‌فهمیدند که اگر آنها، یعنی کمونیست‌ها، از همان روزهای اول برداشت، سرعت تهیه غلات را تا حد امکان افزایش ندهند، جنبه‌های منفی تجارت کلخوز می‌تواند به دولت آسیب بزرگی وارد کند.

و این اشتباه نه تنها توسط کارگزاران حزب در مزارع اشتراکی، بلکه توسط مدیران مزارع دولتی نیز مرتکب شد، که به طرز جنایتکارانه‌ای غلاتی را که باید به دولت تحویل داده می‌شد، معوق گذاشتند و شروع به فروش آن با قیمت بالاتر در کنار [محصولات] کردند.

آیا شورای کمیسرهای خلق و کمیته مرکزی هنگام صدور تصمیم خود در مورد توسعه تجارت کلخوزها، وضعیت جدیدی را که در نتیجه‌ی تجارت غلات در کلخوزها ایجاد شده بود، در نظر گرفتند؟ بله، آنها این موضوع را در نظر گرفتند. در آن تصمیم به صراحت بیان شده است که تجارت غلات در کلخوزها تنها پس از اجرای کامل طرح تأمین غلات و پس از ذخیره بذر می‌تواند آغاز شود. در این تصمیم به صراحت بیان شده است که تنها پس از تکمیل تأمین غلات و ذخیره‌ی بذر - تقریباً تا ۱۵ ژانویه ۱۹۳۳ - تنها پس از تحقق این شرایط، تجارت غلات در کلخوزها می‌تواند آغاز شود. با این تصمیم، شورای کمیسرهای خلق و کمیته مرکزی، به اصطلاح، به مقامات ما در روستاها گفتند: اجازه ندهید نگرانی در مورد انواع بودجه و ذخایر، توجه شما را تحت‌الشعاع قرار دهد. از وظیفه‌ی اصلی منحرف نشوید. از همان روزهای اول برداشت، کمپین تأمین غلات را توسعه دهید و آن را سرعت بخشید. زیرا فرمان اول این است که - برنامه‌ی تأمین غلات را انجام دهید؛ فرمان دوم این است که - بذر را ذخیره کنید؛ و تنها پس از تحقق این شرایط، تجارت غلات در مزارع اشتراکی می‌تواند آغاز و توسعه یابد.

شاید دفتر سیاسی کمیته مرکزی و شورای کمیسرهای خلق در عدم تأکید کافی بر این جنبه از موضوع و عدم هشدار به مقامات ما در روستاها با صدای بلند در مورد خطرات نهفته در تجارت کشاورزی اشتراکی اشتباه کردند. اما شکی نیست که آنها در مورد این خطرات هشدار دادند و این هشدار را به اندازه کافی واضح بیان کردند. باید اعتراف کرد که کمیته مرکزی و شورای کمیسرهای خلق تا حدودی آموزش و بینش لنینیستی مقامات ما در مناطق، نه تنها مقامات بخش‌ها، بلکه در تعدادی از مناطق را بیش از حد ارزیابی کردند.

شاید تجارت غلات در مزارع اشتراکی نباید مجاز می‌شد؟ شاید این یک اشتباه بود، به خصوص اگر در نظر داشته باشیم که تجارت غلات در مزارع اشتراکی نه تنها جنبه‌های مثبت، بلکه جنبه‌های منفی خاصی نیز دارد؟

اما نه، این یک اشتباه نبود. هیچ اقدام انقلابی را نمی‌توان در صورت اجرای نادرست، از داشتن برخی جنبه‌های منفی تضمین کرد. همین را باید در مورد تجارت غلات در مزرعه‌ی اشتراکی گفت. تجارت در مزرعه‌ی اشتراکی هم برای روستا و هم برای شهر، هم برای طبقه کارگر و هم برای دهقانان ضروری و سودمند است. و دقیقاً به همین دلیل که سودمند است، باید معرفی می‌شد.

شورای کمیسرهای خلق و کمیته مرکزی هنگام معرفی تجارت غلات در مزارع اشتراکی، چه ملاحظاتی را در نظر داشتند؟

اول از همه، با توجه به اینکه این امر پایه‌های گردش تجاری بین شهر و روستا را گسترش می‌دهد و در نتیجه عرضه محصولات کشاورزی به کارگران و تولیدات شهری به دهقانان را بهبود می‌بخشد. شکی نیست که تجارت دولتی و تعاونی به تنهایی کافی نیستند. این کانال‌های گردش تجاری باید با یک کانال جدید - تجارت مزرعه‌ی اشتراکی - تکمیل می‌شدند. و ما آنها را با معرفی تجارت مزرعه‌ی اشتراکی تکمیل کرده‌ایم.

علاوه بر این، آنها با این ملاحظه هدایت می‌شدند که تجارت غلات در مزارع اشتراکی، منبع درآمد اضافی برای کشاورزان این بخش فراهم می‌کند و موقعیت اقتصادی آنها را تقویت می‌کند.

در نهایت، آنها با این ملاحظه هدایت شدند که معرفی تجارت مزرعه‌ی جمعی، انگیزه‌ی تازه‌ای به دهقانان برای بهبود کار مزارع جمعی در زمینه کاشت و برداشت می‌دهد.

همانطور که می‌دانید، تمام این ملاحظات شورای کمیسرهای خلق و کمیته مرکزی با واقعیت‌های اخیر در مورد حیات مزارع اشتراکی کاملاً تأیید شده است. روند تسریع‌شده‌ی ادغام مزارع اشتراکی، توقف خروج از مزارع اشتراکی، اشتیاق روزافزون دهقانان منفرد برای پیوستن به مزارع اشتراکی، تمایل کشاورزان اشتراکی به نشان دادن تبعیض بیشتر در پذیرش اعضای جدید - همه اینها و بسیاری از موارد مشابه، بدون شک نشان می‌دهد که تجارت مزارع اشتراکی نه تنها تضعیف نشده، بلکه برعکس، موقعیت مزارع اشتراکی را تقویت و تثبیت کرده است.

از این رو، کاستی‌های کار ما در روستاها را نباید با تجارت کشاورزی اشتراکی توضیح داد، بلکه باید به این واقعیت اشاره کرد که این تجارت همیشه به‌درستی انجام نمی‌شود، و همچنین به دلیل ناتوانی در در نظر گرفتن شرایط جدید، و ناتوانی در سازماندهی مجدد صفوف خود برای مقابله با وضعیت جدیدی که با مجوز تجارت غلات در کشاورزی اشتراکی ایجاد شده است.

۲) دلیل دوم نقص در کار ما در روستا این است که رفقای ما در مناطق مختلف - و نه تنها آن رفقا - نتوانسته‌اند تغییری را که در شرایط کار ما در روستا در نتیجه موقعیت غالب مزارع اشتراکی در مناطق اصلی کشت غلات رخ داده است، درک کنند. همه‌ی ما از این واقعیت که شکل اشتراکی کشاورزی به شکل غالب در مناطق غلات ما تبدیل شده است، خوشحالیم. اما همه‌ی ما متوجه نیستیم که این شرایط نه تنها از اهمیت و مسئولیت ما در رابطه با توسعه کشاورزی نمی‌کاهد، بلکه آن را افزایش می‌دهد. بسیاری فکر می‌کنند که وقتی مثلاً ۷۰ یا ۸۰ درصد اشتراکی‌سازی را در یک منطقه یا ناحیه مشخص به دست آورده‌ایم، همه چیز را به دست آورده‌ایم و اکنون می‌توانیم بگذاریم همه چیز مسیر طبیعی خود را طی کند، اجازه دهیم به طور خودکار پیش برود، با این فرض که اشتراکی‌سازی خودش کار خود را انجام می‌دهد و کشاورزی را به سطح بالاتری ارتقا می‌دهد. اما رفقا، این یک توهم عمیق است. در واقع، گذار به کشاورزی اشتراکی به عنوان شکل غالب کشاورزی، نگرانی ما را در مورد کشاورزی کاهش نمی‌دهد، بلکه افزایش می‌دهد، نقش رهبری کمونیست‌ها را در ارتقای کشاورزی به سطح بالاتر کاهش نمی‌دهد، بلکه افزایش می‌دهد. رها کردن امور به حال خود، اکنون ممکن است همه چیز را خراب کند.

تا زمانی که دهقانان منفرد در روستا تسلط داشتند، حزب می‌توانست مداخله خود در توسعه کشاورزی را به اقدامات خاصی از قبیل کمک، مشاوره یا هشدار محدود کند. در آن زمان، دهقان منفرد مجبور بود خودش از مزرعه‌اش مراقبت کند؛ زیرا کسی را نداشت که مسئولیت مزرعه‌اش را که صرفاً مزرعه‌ی شخصی خودش بود، به او بسپارد و به‌جز خودش به کسی تکیه نمی‌کرد. در آن زمان، دهقان منفرد اگر نمی‌خواست بدون نان بماند و قربانی گرسنگی شود، باید خودش از کاشت و برداشت و به طور کلی تمام مراحل کار کشاورزی مراقبت می‌کرد. با گذار به کشاورزی جمعی، وضعیت به طور اساسی تغییر کرده است. مزرعه‌ی جمعی، بنگاه اقتصادی هیچ فرد خاصی نیست. در واقع، کشاورزان جمعی اکنون می‌گویند: «مزرعه‌ی جمعی مال من است و مال من نیست؛ متعلق به من است، اما همچنین متعلق به ایوان، فیلیپ، میخائیل و سایر اعضای مزرعه‌ی جمعی است؛ مزرعه‌ی جمعی دارای مشترک است.» اکنون، او، کشاورز اشتراکی - دهقان منفرد دیروز، که اکنون جمع‌گرای امروز است - می‌تواند مسئولیت را به دیگر اعضای مزرعه‌ی اشتراکی واگذار کند و به آنها تکیه کند، زیرا می‌داند که مزرعه‌ی اشتراکی او را بدون نان نخواهد گذاشت. به همین دلیل است که کشاورز اشتراکی اکنون دغدغه‌های کمتری نسبت به زمانی که در مزرعه‌ی انفرادی خود بود، دارد؛ زیرا دغدغه‌ها و مسئولیت این کار اکنون بین همه کشاورزان اشتراکی مشترک است.

پس، از این چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود؟ از این نتیجه می‌شود که مسئولیت اصلی اداره‌ی مزرعه اکنون از دهقانان منفرد به رهبری مزرعه‌ی جمعی، به گروه رهبری مزرعه‌ی جمعی منتقل شده است. اکنون دهقانان نه خودشان، بلکه رهبری مزرعه‌ی جمعی را ملزم به مراقبت از مزرعه و مدیریت منطقی آن می‌دانند؛ یا به عبارت صحیح‌تر، نه چندان خودشان، بلکه رهبری مزرعه‌ی جمعی را ملزم به این کار می‌دانند. و این به چه معناست؟ به این معنی است که حزب دیگر نمی‌تواند خود را به اقدامات فردی مداخله‌گرانه در روند توسعه کشاورزی محدود کند. اکنون باید هدایت مزارع جمعی را به دست گیرد، مسئولیت کار را بر عهده بگیرد و به کشاورزان جمعی کمک کند تا مزارع خود را بر اساس علم و فناوری توسعه دهند.

اما این همه ماجرا نیست. یک مزرعه‌ی اشتراکی یک بنگاه بزرگ است. و یک بنگاه بزرگ را نمی‌توان بدون برنامه مدیریت کرد. یک بنگاه کشاورزی بزرگ که صدها و گاهی هزاران خانوار را در بر می‌گیرد، تنها بر اساس مدیریت برنامه‌ریزی‌شده می‌تواند اداره شود. بدون آن، محکوم به نابودی و زوال است. در اینجا شما با یک وضعیت جدید دیگر ناشی از سیستم مزرعه‌ی اشتراکی مواجه هستید که اساساً با شرایطی که مزارع کوچک انفرادی اداره می‌شوند، متفاوت است. آیا می‌توانیم اداره چنین بنگاهی را به

اصطلاح به روند طبیعی امور واگذار کنیم تا اجازه دهیم به‌طور خودکار پیش برود؟ واضح است که نمی‌توانیم. برای اداره‌ی چنین بنگاهی، مزرعه‌ی اشتراکی باید حداقل تعداد مشخصی از افراد با حداقل تحصیلات، افرادی که قادر به برنامه‌ریزی کسب و کار و اداره‌ی آن به شیوه‌ای سازمان‌یافته هستند، داشته باشد. طبیعتاً، بدون مداخله سیستماتیک از سوی دولت شوروی در کار توسعه‌ی مزرعه‌ی اشتراکی، بدون کمک سیستماتیک آن، چنین بنگاهی نمی‌تواند به شیوه‌ی مناسبی شکل بگیرد.

و از این چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود؟ از این نتیجه می‌شود که سیستم مزرعه‌ی اشتراکی، مراقبت‌ها و مسئولیت‌های حزب و دولت را در رابطه با توسعه کشاورزی کاهش نمی‌دهد، بلکه افزایش می‌دهد. از این نتیجه می‌شود که اگر حزب می‌خواهد جنبش مزرعه‌ی اشتراکی را هدایت کند، باید در تمام جزئیات زندگی مزرعه‌ی اشتراکی و مدیریت مزرعه‌ی اشتراکی وارد شود. از این نتیجه می‌شود که حزب نباید تماس‌های خود را با مزارع اشتراکی کاهش دهد، بلکه باید آنها را افزایش دهد؛ باید از تمام اتفاقاتی که در مزارع اشتراکی می‌افتد، آگاه باشد تا بتواند به موقع به آنها کمک کند و از خطراتی که آنها را تهدید می‌کند، جلوگیری کند.

اما در عمل چه می‌بینیم؟ در عمل واقعی می‌بینیم که تعداد قابل توجهی از سازمان‌های حزبی منطقه‌ای و ناحیه‌ای از زندگی مزارع اشتراکی و از الزامات آنها جدا شده‌اند. مردم در دفاتر خود نشسته‌اند، جایی که با رضایت خاطر به چاپلوسی می‌پردازند و نمی‌بینند که توسعه‌ی مزارع اشتراکی مستقل از دفاتر بوروکراتیک در حال انجام است. در برخی موارد، این جدایی از مزارع اشتراکی تا آنجا پیش رفته است که برخی از اعضای سازمان‌های حزبی منطقه‌ای از آنچه در مزارع اشتراکی مناطق خود می‌گذشته، نه از سازمان‌های ناحیه‌ای مربوطه، بلکه از اعضای کمیته مرکزی در مسکو، مطلع شده‌اند. رفقا، این غم‌انگیز اما واقعی است. گذار از کشاورزی انفرادی به کشاورزی اشتراکی باید به رهبری کمونیستی قوی‌تر در روستاها منجر می‌شد. با این حال، در واقع، در تعدادی از موارد منجر به این شده است که کمونیست‌ها به افتخارات خود تکیه کنند، به درصد بالای اشتراکی‌سازی ببالند، در حالی که همه چیز را به‌صورت خودکار پیش می‌برند و اجازه می‌دهند روند طبیعی خود را طی کند. مشکل رهبری برنامه‌ریزی شده‌ی مزارع اشتراکی باید به تشدید رهبری کمونیستی در مزارع اشتراکی منجر می‌شد. با این حال، و در واقع، آنچه در تعدادی از موارد اتفاق افتاده این است که کمونیست‌ها کاملاً از این ماجرا دور بوده‌اند و مزارع اشتراکی توسط افسران سابق ارتش سفید، پتلیورائیس‌های سابق و دشمنان کارگران و دهقانان به طور کلی اداره شده‌اند.

این موضع در مورد دلیل دوم نقص در کار ما در روستا است.

۳) دلیل سوم نقص در کار ما در روستا این است که بسیاری از رفقای ما مزارع اشتراکی را به‌عنوان یک شکل جدید اقتصاد بیش از حد ارزیابی کردند، آنها را بیش از حد ارزیابی کردند و آنها را به یک نماد تبدیل کردند. آنها تصمیم گرفتند که از آنجایی که ما مزارع اشتراکی داریم که نمایانگر یک شکل سوسیالیستی از اقتصاد هستند، همه چیز داریم؛ و این برای تضمین مدیریت صحیح این مزارع، برنامه‌ریزی صحیح کشاورزی اشتراکی و تبدیل مزارع اشتراکی به بنگاه‌های سوسیالیستی نمونه کافی است. آنها نتوانستند درک کنند که مزارع اشتراکی در ساختار سازمانی خود هنوز ضعیف هستند و به کمک قابل توجهی از سوی حزب، هم از نظر تأمین کادرهای بلشویک باتجربه و هم از نظر راهنمایی در امور روزمره‌ی خود، نیاز دارند. اما این همه‌ی مطلب نیست و حتی نکته‌ی اصلی هم نیست. نقص اصلی این است که بسیاری از رفقای ما قدرت و امکانات مزارع اشتراکی را به‌عنوان یک شکل جدید سازماندهی کشاورزی بیش از حد ارزیابی کردند. آنها نتوانستند درک کنند که علیرغم اینکه مزارع اشتراکی یک شکل سوسیالیستی از اقتصاد هستند، اما به‌خودی‌خود در برابر انواع خطرات و نفوذ انواع عناصر ضدانقلاب در رهبری‌شان

مصونیت ندارند؛ و اینکه در برابر این احتمال که تحت شرایط خاصی عناصر ضد شوروی ممکن است از مزارع اشتراکی برای اهداف خود استفاده کنند، تضمین شده نیستند.

مزرعه‌ی اشتراکی یک شکل سوسیالیستی از سازمان اقتصادی است، همانطور که شوراهای یک شکل سوسیالیستی از سازمان سیاسی هستند. هم مزارع اشتراکی و هم شوراهای دستاورد عظیمی از انقلاب ما، دستاورد عظیمی از طبقه کارگر محسوب می‌شوند. اما مزارع اشتراکی و شوراهای صرفاً یک قالب و شکل سازماندهی هستند - بله درست است یک شکل سوسیالیستی هستند - اما با این حال فقط یک فرم و شکلی از سازماندهی باقی می‌ماند. همه چیز به محتوایی که در این شکل قرار می‌گیرد بستگی دارد.

ما مواردی را می‌شناسیم که شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان برای مدتی از ضدانقلاب علیه انقلاب حمایت کردند. برای مثال، در کشور ما، در اتحاد جماهیر شوروی، در ژوئیه ۱۹۱۷ چنین بود، زمانی که شوراهای توسط منشویک‌ها و سوسیال‌رولوسیونرها رهبری می‌شدند و شوراهای از ضدانقلاب در برابر انقلاب محافظت می‌کردند. در آلمان نیز در پایان سال ۱۹۱۸ چنین بود، زمانی که شوراهای توسط سوسیال دموکرات‌ها رهبری می‌شدند و آنها از ضدانقلاب در برابر انقلاب محافظت می‌کردند. از این رو، مسئله فقط شوراهای به‌عنوان یک شکل سازمانی نیست، حتی اگر آن شکل به‌خودی‌خود یک دستاورد انقلابی بزرگ باشد. مسئله در درجه‌ی اول محتوای کار شوراهای است؛ مسئله ماهیت کار شوراهای است؛ مسئله این است که چه کسی شوراهای را رهبری می‌کند - انقلابیون یا ضدانقلابیون. در واقع، این واقعیت را توضیح می‌دهد که ضدانقلابیون همیشه مخالف شوراهای نیستند. برای مثال، کاملاً مشخص است که در جریان شورش کرونشتات، میلیوکوف، رهبر ضدانقلاب روسیه، به نفع شوراهای، اما بدون کمونیست‌ها، موضع گرفت. «شوراهای بدون کمونیست‌ها» - این شعاری بود که میلیوکوف، رهبر ضدانقلاب روسیه، در آن زمان مطرح کرد. ضدانقلابیون فهمیدند که مسئله صرفاً خود شوراهای نیست، بلکه در درجه اول، مسئله این است که چه کسی قرار است آنها را رهبری کند.

همین را باید در مورد مزارع اشتراکی گفت. مزارع اشتراکی، به‌عنوان یک شکل سوسیالیستی از سازماندهی اقتصادی، اگر توسط انقلابیون واقعی، بلشویک‌ها، کمونیست‌ها رهبری شوند، می‌توانند معجزات ساخت اقتصادی را انجام دهند. از سوی دیگر، مزارع اشتراکی ممکن است برای مدت معینی به سپری برای انواع اقدامات ضدانقلابی تبدیل شوند، اگر این مزارع اشتراکی توسط سوسیال‌رولوسیونرها و منشویک‌ها، افسران پتلیورا و سایر گاردهای سفید، دیکتاتورهای سابق و کلچاکیت‌ها اداره شوند. علاوه بر این، باید در نظر داشت که مزارع اشتراکی، به‌عنوان یک شکل سازمانی، نه تنها در برابر نفوذ عناصر ضد شوروی تضمین نمی‌شوند، بلکه در ابتدا حتی امکانات خاصی را فراهم می‌کنند که ضد انقلابیون را قادر می‌سازد تا به طور موقت از آنها سوءاستفاده کنند. تا زمانی که دهقانان به کشاورزی انفرادی مشغول بودند، پراکنده و از یکدیگر جدا بودند و بنابراین تمایلات ضد انقلابی عناصر ضد شوروی در میان دهقانان نمی‌توانست خیلی مؤثر باشد. پس از اینکه دهقانان کشاورزی اشتراکی را پذیرفته‌اند، وضعیت کاملاً متفاوت است. در مزارع اشتراکی، دهقانان یک شکل آماده از تشکیلات توده‌ای در اختیار دارند. بنابراین، نفوذ عناصر ضد شوروی به مزارع اشتراکی و فعالیت‌های ضد شوروی آنها می‌تواند بسیار مؤثرتر باشد. باید فرض کنیم که عناصر ضد شوروی همه‌ی این موارد را در نظر می‌گیرند. ما می‌دانیم که بخشی از ضد انقلابیون، به‌عنوان مثال، در قفقاز شمالی، خودشان تلاش می‌کنند چیزی شبیه مزارع اشتراکی ایجاد کنند و از آنها به‌عنوان پوشش قانونی برای سازمان‌های زیرزمینی خود استفاده کنند. ما همچنین می‌دانیم که عناصر ضد شوروی در تعدادی از مناطق، جایی که هنوز افشا و سرکوب نشده‌اند، به‌راحتی به مزارع اشتراکی می‌پیوندند و حتی آنها را تا سر حد مرگ ستایش می‌کنند تا در آنها لانه‌هایی از

فعالیت‌های ضد انقلابی ایجاد کنند. ما همچنین می‌دانیم که بخشی از عناصر ضد شوروی اکنون خود به نفع مزارع اشتراکی ظاهر می‌شوند، اما به شرطی که هیچ کمونیستی در مزارع اشتراکی وجود نداشته باشد. "مزارع اشتراکی بدون کمونیست" - این شعاری است که اکنون در بین عناصر ضد شوروی مطرح می‌شود. از این رو، مسئله فقط خود مزارع اشتراکی به عنوان یک شکل سوسیالیستی از سازمان نیست؛ مسئله در درجه‌ی اول محتوایی است که در این قالب گنجانده می‌شود؛ مسئله در درجه‌ی اول این است که چه کسی در رأس مزارع اشتراکی قرار دارد و چه کسی آنها را رهبری می‌کند.

از دیدگاه لنینیسم، مزارع اشتراکی، مانند شوراهای، به عنوان شکلی از سازمان، یک سلاح هستند، و فقط یک سلاح. تحت شرایط خاصی، این سلاح می‌تواند علیه انقلاب به کار گرفته شود. می‌تواند علیه ضدانقلاب به کار گرفته شود. می‌تواند در خدمت طبقه کارگر و دهقانان باشد. تحت شرایط خاصی، می‌تواند در خدمت دشمنان طبقه کارگر و دهقانان باشد. همه چیز بستگی به این دارد که چه کسی این سلاح را به کار می‌گیرد و علیه چه کسی به کار گرفته می‌شود.

دشمنان کارگران و دهقانان، که غریزه طبقاتی‌شان آنها را هدایت می‌کند، کم‌کم دارند این را می‌فهمند.

متأسفانه، برخی از کمونیست‌های ما هنوز از درک این موضوع عاجزند.

و دقیقاً به این دلیل است که برخی از کمونیست‌های ما این نکته ساده را نفهمیده‌اند که اکنون وضعیتی داریم که در آن تعدادی از مزارع اشتراکی توسط ... اداره می‌شوند.

۴) دلیل چهارم نقص در کار ما در روستاها، ناتوانی تعدادی از رفقای ما در مناطق مختلف در سازماندهی مجدد جبهه مبارزه علیه کولاک‌ها است؛ آنها نمی‌فهمند که چهره دشمن طبقاتی اخیراً تغییر کرده است، تاکتیک‌های دشمن طبقاتی در روستاها تغییر کرده است و اگر می‌خواهیم به موفقیت دست یابیم، باید تاکتیک‌های خود را متناسب با آن تغییر دهیم. دشمن وضعیت تغییر یافته را درک می‌کند، قدرت و ابهت سیستم جدید در روستاها را درک می‌کند؛ و چون این را می‌فهمد، صفوف خود را سازماندهی مجدد کرده، تاکتیک‌های خود را تغییر داده است - از حملات رو در رو علیه مزارع اشتراکی به فعالیت‌های مخفیانه روی آورده است. اما ما این را نفهمیده‌ایم؛ ما وضعیت جدید را نادیده گرفته‌ایم و همچنان به دنبال دشمن طبقاتی در جایی هستیم که دیگر او را نمی‌توان یافت؛ ما همچنان تاکتیک‌های قدیمی مبارزه ساده شده علیه کولاک‌ها را در زمانی که این تاکتیک‌ها مدت‌هاست منسوخ شده‌اند، به کار می‌بریم.

مردم دشمن طبقاتی را در بیرون از مزارع اشتراکی جستجو می‌کنند؛ آنها به دنبال افرادی با چهره‌های وحشی، دندان‌های بزرگ و گردن‌های کلفت و تفنگ‌های ساچمه‌ای در دست هستند. آنها به دنبال کولاک‌هایی مانند آنهایی که در پوسته‌های ما به تصویر کشیده شده‌اند، می‌گردند. اما چنین کولاک‌هایی مدت‌هاست که دیگر در سطح وجود ندارند. کولاک‌ها و مأموران کولاک امروزی، عناصر ضد شوروی امروزی در روستاها، عمدتاً افراد "آرام"، "خوش صحبت" و تقریباً "مقدس" هستند. نیازی نیست که آنها را دور از مزارع اشتراکی جستجو کنیم؛ آنها در داخل مزارع اشتراکی هستند و پست‌هایی مانند انباردار، مدیر، حسابدار، منشی و غیره را اشغال می‌کنند. آنها هرگز نمی‌گویند "مرگ بر مزارع اشتراکی!" آنها "طرفدار" مزارع اشتراکی هستند. اما در داخل مزارع اشتراکی، خرابکاری و تخریب انجام می‌دهند که مطمئناً به نفع مزارع اشتراکی نیست. آنها هرگز نمی‌گویند "مرگ بر تهیه غلات!" آنها "طرفدار" تهیه غلات هستند. آنها «فقط» به عوام‌فریبی متوسل می‌شوند و درخواست می‌کنند که مزرعه‌ی اشتراکی صندوقی را برای نیازهای دامداری سه برابر بیشتر از آنچه واقعاً مورد نیاز است، اختصاص دهد؛ مزرعه‌ی اشتراکی

صندوق بیمه‌ای سه برابر بیشتر از آنچه واقعاً مورد نیاز است، اختصاص دهد؛ مزرعه‌ی اشتراکی روزانه شش تا ده پوند نان برای هر عضو شاغل جهت پذیرایی عمومی و غیره فراهم کند. البته، پس از تشکیل چنین «صندوق‌هایی» و اعطای چنین کمک‌های مالی برای پذیرایی عمومی، پس از چنین عوام‌فریبی رذیلانه‌ای، قدرت اقتصادی مزارع اشتراکی قطعاً تضعیف خواهد شد و چیز کمی برای تهیه غلات باقی می‌ماند.

برای اینکه بتوان چنین دشمن حيله‌گری را دید و تسلیم عوام‌فریبی نشد، باید هوشیاری انقلابی داشت؛ باید توانایی کنار زدن نقاب از چهره دشمن و آشکار کردن ویژگی‌های واقعی ضدانقلابی او را برای کشاورزان اشتراکی داشت. اما آیا کمونیست‌های زیادی در روستاها داریم که این ویژگی‌ها را داشته باشند؟ کمونیست‌ها نه تنها در افشای این دشمنان طبقاتی شکست می‌خورند، بلکه برعکس، خودشان تسلیم عوام‌فریبی رذیلانه آنها می‌شوند و از آنها پیروی می‌کنند.

برخی از رفقای ما که متوجه دشمن طبقاتی در نقاب جدیدش نمی‌شوند و قادر به افشای دسیسه‌های رذیلانه‌اش نیستند، اغلب خود را با این ایده که کولاک‌ها دیگر وجود ندارند، آرام می‌کنند؛ اینکه عناصر ضد شوروی در روستاها در نتیجه سیاست حذف کولاک‌ها به‌عنوان یک طبقه، از بین رفته‌اند؛ و با توجه به این موضوع، اکنون می‌توانیم خود را با وجود مزارع اشتراکی «بی‌طرف» که نه بلشویک هستند و نه ضد شوروی، بلکه به طور خودجوش به دولت شوروی می‌پیوندند، آشتی دهیم. اما رفقا، این یک توهم عمیق است. کولاک‌ها شکست خورده‌اند، اما هنوز به هیچ وجه سرکوب نشده‌اند. علاوه بر این، اگر کمونیست‌ها با رضایت خاطر و با این باور که کولاک‌ها خودشان در فرآیند توسعه خودجوش خود به گور خواهند رفت، به این زودی‌ها سرکوب نخواهند شد. در مورد مزارع اشتراکی «خنثی»، چنین چیزی وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد. مزارع اشتراکی «خنثی» خیالی است که توسط افرادی که چشم دارند اما نمی‌بینند، ساخته شده است. در جایی که چنین مبارزه طبقاتی حادی مانند آنچه اکنون در کشور شوروی ما در جریان است، وجود دارد، جایی برای مزارع اشتراکی «خنثی» وجود ندارد. در چنین شرایطی، مزارع اشتراکی می‌توانند یا بلشویکی باشند یا ضد شوروی. و اگر برخی از مزارع اشتراکی توسط ما رهبری نمی‌شوند، به این معنی است که توسط عناصر ضد شوروی رهبری می‌شوند. در این مورد شکی نیست.

۵) در نهایت، یک دلیل دیگر برای نقص‌های کار ما در روستاها وجود دارد. این دلیل شامل کم‌اهمیت جلوه دادن نقش و مسئولیت کمونیست‌ها در کار توسعه مزرعه‌ی اشتراکی، کم‌اهمیت جلوه دادن نقش و مسئولیت کمونیست‌ها در امر تهیه غلات است. کمونیست‌ها معمولاً در صحبت از مشکلات تهیه غلات، مسئولیت را به گردن دهقانان می‌اندازند و ادعا می‌کنند که دهقانان مقصر همه چیز هستند. اما این کاملاً نادرست و مطمئناً ناعادلانه است. دهقانان به هیچ وجه مقصر نیستند. اگر قرار است از مسئولیت و تقصیر صحبت کنیم، مسئولیت کاملاً بر دوش کمونیست‌ها می‌افتد و ما کمونیست‌ها به تنهایی مقصر همه اینها هستیم.

در جهان، دولتی قدرتمند و مقتدر مانند دولت شوروی ما وجود ندارد و هرگز وجود نداشته است. در جهان، حزبی قدرتمند و مقتدر مانند حزب کمونیست ما وجود ندارد و هرگز وجود نداشته است. هیچ کس ما را از مدیریت امور مزارع اشتراکی به شیوه‌ای که منافع مزارع اشتراکی، منافع دولت ایجاب می‌کند، باز نمی‌دارد و هیچ کس نمی‌تواند ما را از این کار باز دارد. و اگر ما همیشه در مدیریت امور مزارع اشتراکی به شیوه‌ای که لنینیسم ایجاب می‌کند، موفق نشویم؛ اگر، نه به ندرت، در مورد مثلاً تهیه غلات، مرتکب اشتباهات فاحش و نابخشودنی شویم، آنگاه ما، و تنها ما، مقصر هستیم.

ما مقصریم که جنبه‌های منفی تجارت غلات در مزارع اشتراکی را درک نکرده‌ایم و مرتکب اشتباهات فاحشی شده‌ایم.

ما مقصریم که تعدادی از سازمان‌های حزبی ما از مزارع اشتراکی جدا شده‌اند، به افتخارات خود تکیه کرده‌اند و اجازه داده‌اند که امور مسیر خود را طی کنند.

ما مقصریم که تعدادی از رفقای ما هنوز مزارع اشتراکی را به عنوان شکلی از سازماندهی توده‌ای بیش از حد ارزیابی می‌کنند و نمی‌فهمند که مسئله آنقدر که به دست گرفتن رهبری مزارع اشتراکی به دست خودمان و اخراج عناصر ضد شوروی از رهبری مزارع اشتراکی مربوط می‌شود، به شکل آن هم مربوط نیست.

ما مقصریم که وضعیت جدید را درک نکردیم و تاکتیک‌های جدید دشمن طبقاتی را که مخفیانه فعالیت‌های خود را انجام می‌دهد، ارزیابی نکردیم.

ممکن است کسی بپرسد: دهقانان چه ربطی به این موضوع دارند؟

من گروه‌های کاملی از مزارع اشتراکی را می‌شناسم که در حال توسعه و شکوفایی هستند، وظایف دولت را به موقع انجام می‌دهند و روز به روز از نظر اقتصادی قوی‌تر می‌شوند. از سوی دیگر، مزارع اشتراکی را نیز می‌شناسم که در همسایگی مورد اول واقع شده‌اند و با وجود داشتن همان برداشت محصول و شرایط عینی، در حال پژمرده شدن و زوال هستند. دلیل این امر چیست؟ دلیل آن این است که گروه اول مزارع اشتراکی توسط کمونیست‌های واقعی رهبری می‌شوند، در حالی که گروه دوم توسط افراد بی‌مسئولیت رهبری می‌شوند - درست است که کارت عضویت حزب در جیب دارند، اما به هر حال بی‌مسئولیت هستند.

ممکن است کسی بپرسد: دهقانان چه ربطی به این موضوع دارند؟

نتیجه‌ی دست کم گرفتن نقش و مسئولیت کمونیست‌ها این است که، اغلب اوقات، دلیل نقص‌های کار ما در روستا در جایی که باید جستجو شود، جستجو نمی‌شود و به همین دلیل، نقص‌ها برطرف نمی‌شوند. دلیل دشواری‌های تأمین غلات را نباید در میان دهقانان، بلکه باید در میان خودمان، در صفوف خودمان جستجو کرد. زیرا ما ساکنان را در دست داریم؛ منابع دولتی در اختیار ماست؛ ماموریت ما رهبری مزارع اشتراکی است؛ و ما باید تمام مسئولیت کار در روستا را بر عهده بگیریم.

اینها دلایل اصلی نقص کار ما در روستا هستند.

ممکن است تصور شود که من تصویر بسیار تیره و تاری ترسیم کرده‌ام؛ اینکه تمام کارهای ما در روستا منحصرأ از نقص تشکیل شده است. البته این درست نیست. در واقع، در کنار این نقص‌ها، کار ما در روستا دستاوردهای مهم و تعیین‌کننده‌ای را نشان می‌دهد. اما، همانطور که در ابتدای صحبت‌م گفتم، قصد نداشتم دستاوردهایمان را توصیف کنم؛ قصد داشتم فقط در مورد نقص‌های کارمان در روستا صحبت کنم.

آیا این نقص‌ها قابل اصلاح هستند؟ بله، بدون شک، می‌توانند. آیا در آینده نزدیک آنها را اصلاح خواهیم کرد؟ بله، بدون شک، ما این کار را خواهیم کرد. کوچکترین شکی در این مورد وجود ندارد.

من فکر می‌کنم که بخش‌های سیاسی ایستگاه‌های ماشین‌آلات و تراکتور و مزارع دولتی یکی از ابزارهای تعیین‌کننده‌ای هستند که می‌توان با آنها این نواقص را در کوتاه‌ترین زمان برطرف کرد. (کف زدن‌های پرشور و طولانی)